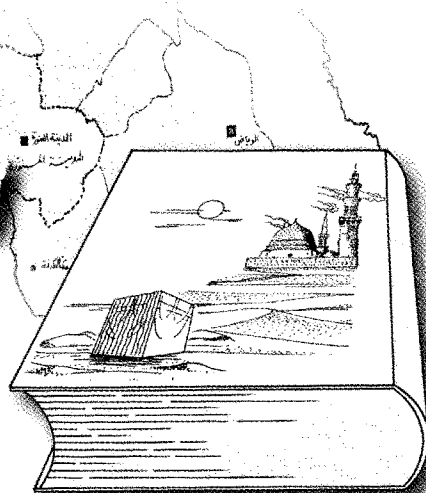


سفرنامه تحفة الحرمين



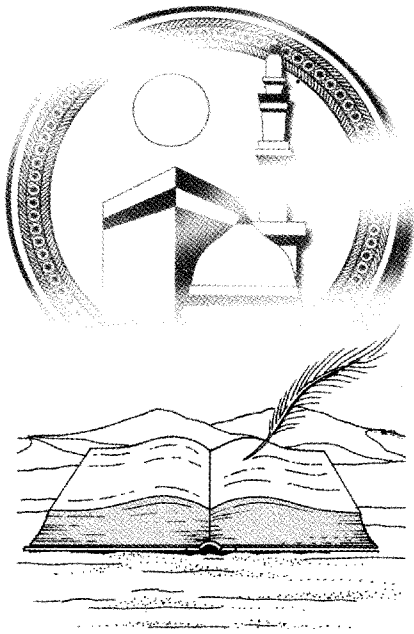
متن ترکی از: یوسف نابی / مترجم: رافع
به کوشش: رسول جعفریان

شده بودند.

نویسنده «قاموس الاعلام» ذیل نام وی می نویسد: یوسف نابی از بزرگترین شاعران عثمانی و از عُرْفَه (منطقه‌ای در جنوب شرقی ترکیه) بود که در دوره سلطان محمد چهارم (۱۰۹۹-۱۰۵۸) به استانبول آمد. وی مُصاحبت مصطفی پاشای عثمانی را داشت و با حمایت وی بود که به سفر حج مشرف گردید. از نابی، دیوانی برجای مانده و از آن، چنین به دست می آید که دارای اشعاری زیبا و نغز بوده و از امثال و حکم در آن زیاد بهره برده است. از وی به جز دیوان، آثاری چون «تحفة دلکش نابی»، «خیریه»، «خیر آباد»، «غزنامه»، و «تحفة الحرمين» برجای مانده

یوسف نابی (۱۶۴۲ - ۱۷۱۳ / ۱۰۵۲ -

۱۱۲۴) شاعر برجسته ترک، نویسنده يك اثر سفرنامه‌ای ارزشمند با عنوان «تحفة الحرمين» در شرح سفر طولانی خود از استانبول به حرمین شریفین است. سفر حج وی - بر اساس ماده تاریخی که خود او در پایان سفرنامه‌اش آورده - به سال ۱۶۷۹ / ۱۰۹۰ بوده است، اما گویا تدوین نهایی این اثر سه سال بعد؛ یعنی در سال ۱۶۸۲ یا ۱۶۸۳ / ۱۰۹۴ یا ۱۰۹۵ صورت گرفته است. وی از خاندان حاجی غفارزاده‌ها است که خاندانی سرشناس بوده و پدر، پدربزرگ و خواهرش هم پیش از وی به حج مشرف



حرمین به سلطان محمد چهارم عثمانی
تقدیم کرد.

سفر نابی يك سال (۱۰۷۹-۸۰) به درازا
کشید. آن زمان نابی ۳۷ سال داشت و
حرکتش را از استانبول آغاز کرد. نخستین
منازل در نزدیکی استانبول، شهرهای قارتال،
ازنیق، و اسکی شهر بود. او سپس به سید
غازی رفته و سپس عازم آق شهر شد. وی در
این شهرها قبور بسیاری از مشایخ صوفیه و
شعرا؛ از جمله نعمت الله نخجوانی، مولانا
جلال الدین رومی، سلطان ولد، صدرالدین
قونوی و شماری دیگر را زیارت کرد.

۱. قاموس الاعلام، ترکی، ص ۴۵۳۴

است. ^۱ از نابی کتاب‌هایی هم با عناوین «فتح
نامه کمانی چه»، «سورنامه»، و «دیوان شعر»
برجای مانده است. نابی دیوان فارسی هم
دارد.

«تحفة الحرمين» سفرنامه‌ای ارزشمند
بلکه اثری ادبی است و به همین دلیل، به
عنوان یک سیاحتنامه ادبی شناخته شده که
تعداد زیادی ابیات فارسی به ویژه از کتاب
«فتوح الحرمين» محیی لاری (م ۹۳۳) در آن
به کار رفته است.

نابی، شاعری بود که بیشتر شعر حکمی
می‌سرود و در این زمینه شاعری طراز اول به
شمار می‌آمد. طبعاً چنین شخصی، وقتی
سیاحتنامه بنویسد، باید در انتظار یک اثر ادبی
جالب باشد.

نابی خود سخت شیفته این سفر
روحانی و معنوی شده و در شعری می‌گوید:

هزار حیف و هزاران دریغ و صد افسوس
که آندا اَلْمایا مصروف عمر بی ناموس

ولی نعمت نابی در دربار عثمانی، یک
پاشای صاحب نفوذ با نام مصاحب مصطفی
پاشا، از پاشاهای معروف عثمانی بود. وی از
او اجازه سفر گرفت و در همان حال یک
قصیده عالی همراه با نقاشی برخی از آثار

مشغول خواندن آن بود، کشته شد و خونش روی آن ریخت. نابی به وصف این قرآن پرداخته است. او سپس عازم شام گردید. گرچه از زمان رفتنش به شام ما را آگاه نمی‌کند، اما هرچه بوده با دیدن شام سخت شگفت زده شده و می‌نویسد:

«تا چه اندازه آناتولی و دمشق به یکدیگر مانندگی دارند!»

وی کاروان دولتی را ترك می‌کند و از شام عازم قاهره شده، آنگاه به قدس می‌رود، اما در قدس فقط سه روز می‌ماند و با این حال، فصل قابل توجهی از کتابش را به این شهر اختصاص می‌دهد. دلیل کم ماندن وی در قدس آن بود که زودتر به قاهره رفته همراه کاروان دولتی به دمشق برود. وی در قاهره یکایک مساجد سلطانی را وصف می‌کند. او در سال ۱۶۷۸/۱۰۷۹ از قاهره حرکت می‌کند و از آنجا که همراه کاروان دولتی بوده، به وصف آداب و عادات و رسوم کاروانیان می‌پردازد. کاروان برای مُحْرَم شدن به رایغ رفته و از آنجا عازم مکه می‌شود. او در مکه هم از تك تك اماکن

نابی در مرحله بعد به آرگلی رفته در آنجا قبر شهاب‌الدین سهروردی (مقتول به سال ۱۱۹۱) را زیارت کرد. سپس عازم انطاکیه شده قبر حبیب نجار را که به گفته انطاکی‌ها پیغمبر بوده، را زیارت نمود. سپس عازم حلب گردیده، در آنجا قبر زکریای پیامبر را زیارت کرد. وی به سمت فرات آمده با قایق از آن عبور کرده به شهر عُرْفَه رفت که در آن زمان به آن روحاء گفته می‌شد. او در آنجا مقام ابراهیم را زیارت کرد. این منطقه زادگاه خود او هم بود و ضمن یک توقف پنجاه روزه، با خویشان و آشنایان خود دیدار کرد. وی باگذر از فرات به حلب برگشت، اما به دلیل ترس از راهزنان، به انطاکیه مراجعت کرد و دوباره به حلب آمد. در شهر حما از دیدن يك آسیاب آبی سخت حیرت کرد. در مسیر حمص قبر منسوب به بایزید بسطامی (م ۸۷۴) را زیارت کرد.^۱ در حمص بر سر قبر خالدبن ولید و قبور منسوب به عبدالله بن مسعود، عبدالله بن جعفر طیار، عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن عوف، ابوموسی اشعری، وحشی قاتل حمزه، و کعب‌الأخبار رفت. در آن زمان قرآنی در شهر حمص بود که گفته می‌شد همان قرآنی است که عثمان در حالی که

۱. قبر بایزید بسطامی در شهر بسطام در شش کیلومتری شهر شاهرود در ایران است.



قندیل تاك امانت؛ یعنی امام حسن بن علی المرتضی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق - رضی الله عنهم - انجمن گیر خلوت سرای خلد». قبه عقیل بن ابی طالب، مالک، نافع، فاطمه بنت اسد مادر شیر خدا، قبر خواجه محمد پارسا - رئیس فرقه نقشبندیه - (که لوحی از سنگ رخام داشته) از جای های دیگری است که از آن یاد کرده. وی همچنین از قبه عثمان در انتهای بقیع خبر می دهد. نابی طبق مرسوم روز پنجشنبه را مانند سایر حجاج به زیارت قبر حمزه سید الشهداء رفته و آنجا را وصف کرده است. وصفی هم از مسجد قبا و قبلتین به دست داده که در متن فارسی شده آن نیامده است. وی در پایان کتابش یک متن ادبی به مناسبت وداع با مدینه آورده که در متن فارسی هم منعکس شده است. برای بازگشت، جز چند سطر چیزی نوشته و فقط اشاره دارد که کاروان حجاج به سرعت مسیر را از مدینه به شام بازگشت.

نسخه های فراوانی از تحفة الحرمین در کتابخانه های مختلف جهان و عمدتاً در کتابخانه سلیمانیه در استانبول برجای مانده است.

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ملک

مقدسه سخن گفته و گزارش آنها را نوشته است. نابی بیست روز در مکه می ماند و سپس همراه کاروان شام عازم مدینه می شود. وی در آنجا هم به وصف اشیای موجود در حرم نبوی پرداخته، از قندیل های حرم که اسباب روشنائی آنجا هستند سخن می گوید. متنی هم در باره گنبد خضرا می نویسد و این اشعار محیی لاری را نقل می کند:

گنبد خضراست چه می پریش
عرشِ بدان پایه شده کرسیش
نور تجلی است از او تا سماست
نور کجا آتش موسی کجاست
بر سر هر کسنگره اش تا فلک
جای گرفته است ملک بر ملک

بیشتر تلاش وی ارائه یک متن ادبی است. بدین رو می بایست به سختی اطلاعات و داده های تاریخی را از آن متن به دست آورد. نابی شرحی از حجره پیامبر و قبر ابوبکر و عمر و سپس قبر فاطمه زهرا علیها السلام دارد. همچنین گزارشی از بقیع به دست داده است. وی در بقیع از خاک پاک آسمانی آن سخن می گوید و از جمله از مزار ازواج النبی علیهم السلام، قبر ابراهیم فرزند پیامبر علیه السلام قبر عباس و «چهار گوهر معدن ولایت و چهار

به طور کامل فارسی است. برای نمونه عناوین بخش اخیر آن چنین است:

ذکر اوصاف مولد نبوی ﷺ

بیان وصف سرای خدیجه کبری ﷺ

ذکر وصف کوه نور سربلند

ذکر وصف کوه ثور جان فزا

ذکر دم هجر و طواف وداع

نمایان گشتن شهر مدینه

رسیدن ز صحرا به باب السلام

عزم زیارت به بقیع شریف

ذکر وصف شهدای احد است

ذکر وصف مسجد ذو قبلتین

وصف شام پر شرف مسجد قبا

ذکر روز وداع عالم سوز

رافع، که می‌بایست تخلص شخصی ایرانی و به احتمال از منطقه ماوراءالنهر باشد، آن متن ترکی را به فارسی درآورده است. طبعاً ترجمه آن کار آسانی بوده، اما در اینجا به دلیل آنکه تلاش شده است تا متن فارسی هم بسان متن ترکی، از نظر ادبی، در سطح بالا و قابل قبولی باشد، باید اذعان کرد که کار آسانی نبوده است.

از نسخه فارسی شده این متن، تنها يك نسخه می‌شناسیم که همراه با اصل

(ش ۳۷۴۴) موجود است که به سال ۱۰۹۰ تحریر شده و از کهن ترین نسخه‌های کتاب می‌باشد که در زمان حیات مؤلف کتابت شده است.

مندرس جوشقون متن تصحیح شده «تحفة الحرمین» را با مقابله نسخه‌های متعدد، با مشخصات زیر به چاپ رسانده است:

Manzum ve Mensur

Osmanli Hac Seyahatnameleri

(آنکارا، وزارت فرهنگ، ۲۰۰۲)

ترجمه رافع از تحفة الحرمین

آنچه ما در اینجا ارائه کرده‌ایم، متن ترجمه گونه‌ای است از تحفة الحرمین نابی. طبعاً در متن ما مقدمات سفر نابی که حرکت از استانبول تا مدینه بوده، نیامده و مطالب این متن از زیارت مولدالنبی آغاز شده، شرحی از اماکن مکه و سپس مدینه در آن آمده است. بنابراین، مقدمه دو صفحه‌ای آن، مطالبی است که مترجم بر آن افزوده است. همان‌طور که دو صفحه پایانی رساله چنین است.

همان‌گونه که گذشت اصل سفرنامه به ترکی است، اما کلمات و ترکیبات فارسی فراوانی در آن به کار رفته و فهرست آن



آمدنش به خراسان، زیارت مشهد علی بن موسی الرضا و رفتن به سمت بخارا دارد. وی سنی است و گویا با ترس از میان شیعیان این نواحی عبور کرده است.

اینکه وی در چه دوره‌ای بوده، از آن توضیحات به دست نیامد. وی اشاره به پادشاه یا امیری دارد و با عظمت از وی یاد می‌کند، همچنین به ناامنی آن منطقه و اجبار خود در توقف کوتاه سخن می‌گوید، اما اینکه اینها مربوط به چه دوره‌ای است، دست کم بر بنده معلوم نشد. تنها نامی از انوشه خان در میان است که باید با تحقیق بیشتر آن را دنبال کرد.

ما برای تصحیح این متن، نخست اصل نسخه فارسی شده را از کتابخانه سلیمانیه به دست آوردیم. از نسخه ترکی تحفة الحرمین را نیز که متعلق به کتابخانه ملک بود، با

۱. در دوره صفوی، ترجمه از ترکی به فارسی نادر است. گویا یکبار حکیم شفایی، یک مثنوی ترکی را برای شاه عباس به فارسی ترجمه کرد. اما بعدها در دوره قاجاریه، در دارالترجمه ناصری در تهران، متون خبری و سفرنامه‌ای سفرنامه‌های متعددی از ترکی به فارسی ترجمه شد. این زمانی بود که بخشی از فرهنگ غربی یا تولیدات فکری ترکی استانبولی می‌توانست از طریق ترجمه از ترکی به فارسی به ایران برسد.

«تحفة الحرمین» در کتابخانه سلیمانیه (ارزنجان: ۳۵) موجود است.

بنابراین، در اینجا ما برای نخستین بار شاهد يك سفرنامه ترکی در باره حج هستیم که به فارسی ترجمه شده و به لحاظ نثر، کاملاً ادبی است.^۱ البته علاوه بر ترجمه، مترجم، مطالب را مختصر نیز کرده و عباراتی را حذف کرده است. به علاوه، در چند مورد جابجایی نیز در مطالب دیده می‌شود.

در این کتاب حتی برخی از اشعار ترکی هم به شعر فارسی درآمده است؛ گرچه بیشتر اشعار موجود در اصل کتاب تحفة الحرمین برگرفته از «فتوح الحرمین» لاری است و مترجم که همان رافع باشد، عیناً آن اشعار را در اینجا درج کرده است. آنگاهیم که اشعار فتوح الحرمین، در نسخه‌ها، اختلافات چندی دارد که در اینجا نیز همان اختلافات دیده شده و حتی مقایسه میان نسخه ترکی ما با متن ترجمه شده، باز تفاوت‌هایی در این اشعار با یکدیگر دارد که اهم آنها را یاد آور شده‌ایم. در باره این پرسش که رافع کیست؟ هیچ پاسخی نداریم، اما مطمئن هستیم که فردی متعلق به نواحی ماوراءالنهر بوده است. شاهد آن دو صفحه پایانی کتاب است که پس از اتمام ترجمه کار نابی، مؤلف اشاره به

۲۲ جمادی الاولی سال ۱۱۶۶ یاد کرده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گفتم که ز غصّه مشکلی بنویسم

وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که بدان حال دلی شرح دهم

کو دست کزان درد دلی بنویسم

آغاز سخن کردگاری چون و پروردگار

كُنْ فَيَكُونُ، جَلَّ جَنَابُ جَلَالِهِ عَنِ الْإِحَاطَةِ

بکماله که مخترع جواهر عناصر عالم و

مطلع سرائر بنی آدم است، آفتاب عزّ و

جلال و سائر فضل و افضال، آن خلاصه

اِس و جان، مخدومی و مخدوم عالمیان،

مختم حکم بلیغ «... مَا هَذَا بِشَرًّا اِنْ هَذَا

اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ...»^۱، مقوم تقویم «لَقَدْ

خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ...»^۲،

المختصّ بمزید النعماء، متکفل مصالح

الدّین و الدّنیاء، عزّته شمسیه الشعاع و

همّته فلکیه الارتفاع، خلّد الله ظلال رافته و

محبّته و اُبد آثار ولایته و کرامته را بر

رؤوس مجان و هامه عامه عالمیان مبسوط

داراد، راقم عریضه الاخلاص که صحیفه

اعتقاد به طغرای «... وَ نَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُونَ»^۳

همکاری دوستان بخش فیلمتک کتابخانه

آستان قدس رضوی پ. م. تصویری گرفتیم.

علاوه، نسخه چاپی تحفة الحرمین را با

تصحیح آقای مندرس جوشقون که با لاتین

چاپ شده، به دست آورده و با تطبیق آنها، تا

آنجا که ممکن بود، متن زیر را آماده کردیم.

هرکجا در پاورقی اشاره به «متن ترکی»

کرده ایم، مقصود همان نسخه کتابخانه ملک

است.

مع الأسف نسخه فارسی، بسیار بد خط

بوده و برخی از کلمات، برای بنده، غیر قابل

خواندن بود. بسیاری از این موارد با تطبیق بر

متن ترکی روشن شد، اما برخی قسمت‌ها از

جمله در مقدمه و در دو صفحه انتهایی آن،

ربطی به متن ترکی هم نداشت. هرآنچه برای

بنده لایقاً بوده و شماری از آنها به یمن

همراهی و بازخوانی دوست دانشمندم

جناب جو یا جهانبخش خواننده شد. این

بازخوانی سبب اصلاحات دیگری هم در

این متن شد که باید در اینجا از حضرتش

سپاسگزاری کنم. با اینها مواردی ماند که به

صورت حدسی خوانده شده و در پاورقی به

حدسی بودن آن اشاره شده است.

کاتب نسخه فارسی، در پایان خود را

محمد صادق نامیده و کتابت آن را در تاریخ

۱. یوسف: ۳۱

۲. التین: ۴

۳. بقره: ۱۳۹



طلوع نمود، ساحت محبت مساحت دل مشتاقان را از ظلمت مفارقت و کدورت مهاجرت منور و مصفا سازد، و دعوات نامیاتی که ورد زبان مجاوران بقعه لاهوت و تسلیمات سامیاتی که تحفه مسافران بر و بحر ناشوتی است، به عدد ثوابت و سیاره، هدیه عتبه علیه عالی جناب عالی مجلس شریف و تحفه سده سنیه متعالی محفل منیف مخدومی قبله گاهی هدایت پناهی می سازد، و عریضه محبت مستهامی که سررشته حالش پیچیده انگشت تفرقه روزگار است و مجموعه احوالش مرقوم رقم حوادث لیل و نهار، معروض نظر کیمیا اثر مرشد آنام و مقتدای خاص و عام می دارد که «بر» فقیر سرگردان و مسکین بی سر و سامان، حقیرترین وزآت^۳ و صغیرترین موجودات است، روزگار مدید و عهد بعید بخود را در مقرر «السفر قطعه من السقر» انداخته و مسکن استراحت وطن پرداخته، باعث زیارت بیت الله و چهره سایی روضه رسول الله را ساخته، گاه در بیابان هائل، صید قطاع طریق، و گاه در دریای بی ساحل، غریق بحر عمیق

موشح^۱ است، همگی همّت و تمامی نهمت بر ادعیه دوام عمر و دولت آن حضرت هدایت پناهی مصروف دارد [و] مراسم خدمات اخلاص شعار مرقوم به رقوم خلوص نیت و لوازم دعوات مسکنت آثار مرسوم به رسوم صفای طوبیت مرفوع می دارد، و همواره از ایزد متعال، جلب صفات کمال عن النقصان و الزوال به نیاز و افتقار و مسکنت و انکسار در می خواهد تا هر که در شاهراه متابعتش چون فرزین کج رود، در فیلبند حوادث از اسب مراد پیاده گشته، و رخ بر بساط مدلت نهاده، بازوی دولتش مات شده، جان در طرح محنت و طرز مشقت دهد. قادر ذی الجلال شاهد حال است که با وجود عدم دولت خدمت فیض موهبت، خیال جلال حمیده در دیده ثابت است و در سینه راسخ است. بیت:

دل به دلبر در وصال و دیده محروم از جمال
جان به جانان همنشین و تن به هجران در گرو
مأمول از عنایت بی غایت موهبت خلاق
آنکه از مکمن عالم غیب و مخزن کرامت
لاریب، لطیفه ای سازد که شرف التجاء سده
والا در ضمن او مستفاد گردیده، این مطلب
عالی و این مقصد متعالی از مشرق ظهور

۱. در اصل: موشح.

۲. حدسی است.

۳. کذا در اصل. شاید «ذرات».

سر زده^۳ خورشید جهانتاب ازو
 روضه جنت شده در تاب ازو
 بر سر آن کوی چه سان پا نهم
 بی ادبست آن که نهد دیده هم^۴

و زیارت حرمسرای حضرت خدیجه
 کبری - رضی الله عنها - و حُجره مطهره
 گوشواره بناگوش سیدالوری، حضرت فاطمه
 زهرا [ع.ا.س].^۵
 نظم:

بام و درش يك به يك از هم جدا
 بارد ازو رحمت خاص خدا
 مشتري و زهره و شمس و قمر
 بوده قرانشان همه با یکدیگر^۶
 و مطلع نیر ذات حضرت صدیق اکبر و
 مولد ذات پسندیده صفات مبارک حیدر.
 نظم:

۱. این سه بیت به طور پراکنده و با اختلاف در
 برخی تعبیر در فتوح الحرمین: ص ۱۶ - ۱۷
 آمده است.
 ۲. کذا در اصل. شاید «ساحة».
 ۳. در اصل: سوز ده خورشید...
 ۴. فتوح الحرمین، ص ۵۵
 ۵. نسخه ترکی: ص ۱۳۰
 ۶. فتوح الحرمین، ص ۵۵. در اصل، به جای
 «زهره» «زهر» و به جای «یکدیگر» «یکدیگر».

گشته، آخر به دستاری عنایت ازلئی مُکرراً
 واصل به مرام که طواف بیت الحرام و
 چهره سایی عتبه رفیعۀ فلك فرسای سید آنام
 است، گردید.

واقعا اگر آفتاب عالمتاب عنایت ازلئی،
 ضیابخش قبول نمی شد، این بنده فقیر پابسته
 جرم و تقصیر را روی سایدن به آن آستان
 عظیم الشان سُمُو المكان متصور نبود.
 نظم:

این بُود از فرط عطا و کرم
 کو چو منی بار دهد در حرم
 داد مرا در حرم خود مقام
 کرد مرا طایف بیت الحرام
 این حرم محترم کبریاست
 مخزن آمرزش خاص خداست^۱
 چون بعد از فراغت مناسک حج،
 زیارت مولد ما حصل مزرعه کاینات - علیه
 أفضل الصلوات و اکمل التَّحِیَّات - که وجود
 عرش آسایش خرامان سامه^۲ امکان شده
 است که خانه ملائک خَدَمی است در گوشه
 محله سوق اللیل.
 نظم:

نکته جنت دمد از سوق لیل
 خاک کش کوچۀ آن گل به ذیل



سیدنا محمد المصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
[وآله] وسلّم - [خانه خیزران]^۳ در آن
خانه^۴ سی و نه نفر از اصحاب کرام
- رضی الله عنهم - پرده نشین خفا بوده اند.

باز^۵ در کم از یک فرسخ شرعی مکه
مکرمه، جبل نور است که گل گلشن طراز
رسالت، هنوز غنچه نشکفته بوده که نسیم
دست روح الامین در آن مقام مُنْشَرِح الصّدر
شد و در ذرّۀ آن غار است که محلّ تحصیل
عبادت و مظهر تشریف رسالت شده است.^۶

نظم:

زاویۀ حضرت مولاست این
مهبط انوار تجلاست این
طلعت جبریل که دیده رسول
کرده در آن غار به ایشان نزول^۷
و باز در یک فرسخی کعبه معظّمه جبل

جای علیّ است در آن روضه^۱ هم
خانه صدیق به دو قدم
و این مرآت مصفای مجلای جمال
قدیم - علیه أفضل التّحیة و التّسليم - در اثنای
گذر مانده طوطی شکرپاش ثنا شده است که
سنگ مبارک در دیوار آن کوچه، کوکبه بخش
انوار و بوسه گاه افواه^۲ زوّر شده است.



نظم:

سر به سر آن کوچه نشیب و فراز
بوده خرامش گه آن سرو ناز
و باز خانه همسایه طاق صفا جناب

۱. در متن ترکی: ۱۳۰: در آن شعب هم

۲. در متن ترکی «افواه» و در اصل فارسی: انوار.
طبعا تکرار انوار نامناسب و بنابراین افواه درست
است.

۳. مقصود دار ارقم است که بعدها به نام دار
خیزران شهرت یافت.

۴. حرف «به» بعد از این کلمه به نظر زائد آمد.

۵. متن ترکی: ۱۳۱

۶. نسخه ترکی، ص ۱۳۱

۷. فتوح الحرمین، ص ۶۱

نظم:

چون صدف اندر دل دریا نشست
در درونش قطره مروارید گشت
و تا خاک صعید پای در دامن تمکین و
قرار نکشد، از قطرات مبصرات افاضت
آیات «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا
لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا»^۷ فایده
نبندهد، گل مرادش از دل گل بر ندید.^۸

نظم:

خاک تا ساکن نشد در یک مقام
کی رسیدش بهره‌ای [از] فیض عام
حجّت و برهان خود کرده کلاه من فنع
شعب^۹ را بر سر نهاده و خرقة «إِنَّ اللَّهَ مَعَ
الصَّابِرِينَ»^{۱۰} را در بر کرده و کمر اجتهاد و
سعی «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^{۱۱} را

ثور است که قریب به ذروه او غار صدق و
صفایی است که گوهر درج کائنات - علیه
أفضل الصلوات - با یار غار در هنگام هجرت
در آن موضع نهفته گردید با فرمان صانع
حکمت نما، عناکب^۱ رشته باف پرده کش
اشتباه شده و یک جفت کبوتر زبینه سر^۲ به
رسم مهره باز چرخ آخضر، مشعبدانه چند
بیضه آنظار فریب وضع کرده، چشم‌بند
متجسسان قریش شده.

نظم:

لعل اگر شد به بدخشان مقیم
معتکف او شده در یتیم
از صدفش ریخت در شب چراغ
داد جهان را ز کواکب فراغ^۳
الحاصل سر به سر تجلی زار انوار خدا و
جلوه گاه انبیا و اولیا شده، کی خاک پاک مکه
مشرفه را بیان اوصاف شایستگا^۴ بیرون از
قدرت قلم، سر قدم بودن اعتذار اختصار
است.^۵
چون مشرف به این دولت و مستعد به
این سعادت گشت، گفته اصحاب فهم و ذکا و
اریاب صدق و صفا را که سنگ در کان و
قطره در عمان^۶ تا روزگاری مکث نمی‌کند،
طراوت صفا، مرتب قیمت و بها نمی‌باید.

۱. عنكبوتان.

۲. در متن ترکی: زبینه فر

۳. فتوح الحرمین، ص ۶۱

۴. کذا.

۵. متن ترکی، ص ۱۳۲

۶. قطره به عمان بردن مثل زیره بردن به کرمان
است.

۷. نبأ: ۱۶

۸. کذا در اصل.

۹. کافی، ج ۸، ص ۲۴۳

۱۰. بقره: ۱۵۳

۱۱. نجم: ۳۹

مهر سلیمان که جهان برگرفت
سگه‌اش از حلقهٔ این در گرفت
گر به شرف، مهر و مه افسانه‌اند
حلقه به‌گوش در این خانه‌اند
دست درین حلقه زند جبرئیل
تا شنود بانگ ز ربّ جلیل^۸
و در ملتزم^۹ شریف که مستلزم عفو
است، گریان و نالان، و در عتبهٔ علیه و سدهٔ
سنیه، «یا مُفْتَحِ الْاَبْوَابِ گویان» و ندای
خطاب «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیًّا»
را به جان شنیده، مغفرت جویان و شرب مدام
از آب زلال زمزم صفحه سوی^{۱۰} عصیان
کرده می‌گفت «این کار دولت است کنون تا
که را رسد» که ناگاه به تقدیر الهی و قضای

در میان جان بسته، و به متکای «سَبَّحْ اِسْمَ
رَبِّكَ الْاَعْلٰی»^۱ تکیه نموده، ندای «...اَقْعُدُوا
مَعَ الْقَاعِدِیْنَ»^۲ به گوش هوش شنیده،
ملازمت بیوت و «القناعتة بقلیل من القوت و
ذکر الحیّ الذی لا یموت» را در خزینهٔ دل و
جان مخزون کرده، از خزینهٔ «القناعتة کثر لا
یَفْنٰی»^۳ صرف و خرج کرده، با مجاوران و
مستبحان جوامع و صوامع جبروت «وَسَبَّحْ
بِالْعَشِیِّ وَالْاَبْكَارِ»^۴ و مقام ابراهیم را که
«وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیًّا»^۵
مصلاّی خود کرده، جلیس با صادقان
«...الصّٰدِقِیْنَ وَالْقَاتِنِیْنَ وَالْمُتَّفِقِیْنَ
وَالْمُسْتَفْعِرِیْنَ بِالْاَشْحَارِ»^۶ انیس گشته، دست
در دامن حریم جرم^۷ زده، دعای احباء و
ثنای آخلاء که از لوازم عادت است بر خود
لازم دانسته، سرگردان و سیه پوش، حلقه
به گوش مسجود آدمیان و حیران، دانهٔ خالی
خاطرربای خانهٔ یزدان را از فرط محبت به
طریق سنت، بوسان.

نظم:

نقطهٔ نه دایرهٔ آسمان

نقطه صفت است از آن در میان

سرمه‌کش چشم غزالان چسین

داده سیاهیش گواهی برین

۱. اعلی: ۱

۲. توبه: ۴۶

۳. روضة الواعظین فتال نیشابوری، ص ۴۵۶

۴. آل عمران: ۴۱

۵. بقره: ۱۲۵

۶. آل عمران: ۱۷

۷. کذا در اصل. شاید: حرم.

۸. بیت سوم و پنجم در فتوح الحرمین، ص ۴۰-۴۱

۹. متن ترکی: ۹۲. مترجم از اینجا به بعد را تا

ص ۱۳۲ یعنی بحث «مقدمات و داع» از متن

ترکی ترجمه نکرده و تنها برخی عبارات را به

صورت مختصر در موارد دیگر استفاده کرده

است.

۱۰. کذا در اصل: شاید: صفحه شوی.

آسمانی، نسخهٔ ایامِ اقامت به غایت رسید و رسالهٔ اوفات مجاورت به نهایت رسید، درس هوای مضمون فیض مشحون حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» افتاده، دل در بازار تقدیر خریدار متاع دگر شده.

نظم:

دل بساز خریدار متاع دگر^۱ است
رنجیده سر از دستِ صداع دگر است
[این طرفه نگر که صبر در خانهٔ خویش
ننشسته هنوز در وداع دگر است]^۲

آثار مقدمات وداع سینه را مطاف غم،
و دیده را مانند چشمهٔ زمزم کرد و برفت.
نظم:

خدا کشتی آن جا که خواهد برد
اگر ناخدا جامه بر تن دَرَد
به این مقدمه خود را تسلی می‌دادم که
در این مهمانسرای کون و مکان دست ساز
میزبان ایام شده، کدام ماندهٔ سرور^۳ وصال
است که عاقبت دست تنها^۴ شستهٔ آبِ غم

۱. در اصل: دیگر.

۲. بیت دوم را از نسخهٔ ترکی، ص ۱۳۳ نقل کردیم.

۳. متن ترکی: ۱۳۳

۴. کلمه‌ای شبیه این.





به مداد اشک و خامه مژگان بر صحیفه
مطاف، این نظم فرقت آمیز ترقیم می یافت.
نظم:

الوداع ای مردم چشم بصیرت الوداع
الوداع ای سنبلِ باغِ حقیقت الوداع
الوداع ای خال مشکین جهانتاب ترا^۳
مایه داغ دل حوران جنت الوداع
الوداع ای چرک شوی جامه جرم عصا
گوشه بام تو شد^۴ میزاب رحمت الوداع
الوداع ای زمزم چاه زنخدان اثر
موج بخش سلسیل جنت تو الوداع
[الوداع] آگویان به رجع القهقری به باب
وداع عازم گردیده، مترنم به این بیت می بود.

نظم:

از سر کوی تو من با چشم گریان می روم
با گریبانی^۵ پر از گل از گلستان می روم^۶

۱. کلمه آخر، حدسی است.

۲. فتوح الحرمین، ص ۷۷؛ در نسخه ترکی: ۱۳۳،
خون گری ای دیده به صد های و هوی

وقت جدائیست از آن خالک کوی
۳. «ترا» حدسی است.

۴. در نسخه ترکی: ۱۳۴ گوشه بامکده کی میزاب
رحمت الوداع.

۵. در اصل: گریبانم.

۶. مصرع دوم در نسخه ترکی: (۱۳۵): با گریبان
پر گل از طرف گلستان می روم.

فرقت نباشد، و در این صهاکده مست انداز
جهان بخشیده ساقی روزگار شده، کی کدام
جام لبریز صفا باشد که آخر لب از روی
پیمانه خمیازه خمار نکشیده باشد؟ نظم:

دم وصله هجوم جیش هجراندن امان اولماز
فنا گلزاریدر بونده بهار بی خزان اولماز
و به جای گریه سرور نخستین روز
وصال در دیده زمدیده خونابه خون و فراق
فوارگی می نمود، مقدماً به تازیانه شوق به
طواف قدوم مسابقت نمود، کی توسن کام
آرزو به طواف وداع قدم می زد، اما چه
چاره، این ناهمواری را بر مراد خویش
همواری بخشیدن به زور بازوی قوت بشری
مقدور و میسر نمی شود، چون تازیانه تقدیر
رخس کام را در مطاف قدم بر قدم بر باید.^۱

نظم:

با خفقان دل و رنج صداع
می روم اکسون به طواف وداع
خون گری ای دیده به صد های های
وقت جدائیست از آن خاک پای^۲

هریک دوره طواف، به طائر شکسته بال
دل، حلقه دام می شد، اما چه سود،
مجاورت، خارج قدرت بود. دامن دامن
خونابه هجران ریزان، جهان جهان سوزکشان

رسول الله در آن ساعت دستگیری نمی کرد، جوهر روح در زیر توده غبار غم گم می شد، چون دل هجران زده با چشم گریان بی سر و سامان در بیابان گاه بر قفا و گاه...^۹ نگران می آمد.

در نصف ساعت به مدینه منوره راه مانده بود، جبل مفرح نام گوهر آسمان قدری ظاهر گردیده بود. به مجرد صعود و ارتقا بر ذروه آن کوه اعلی مرات عالمتاب، حصار مدینه منوره مشرفه صورت نمای جلوه ظهور گشته، در میانه آن گلستان مطهر مقدس، گنبد خضرای نبوی که احاطه آغوش چهار مناره است، نوربخشای چشم گردیده، العظمة لله؛ يك باره قافله حجاج آه و فریاد آورده، گلشن گردون را، پر گل، از

در بیرون عتبه باب وداع، جمال جهانتاب بیت الله، نهان گشته بود که کاروان غم فراق درون خانه دل نزول کرد، بر وجهی که کیفیت تحریرش، گنجیده خانه تعبیر نبود:

همانا به بارکشان هجران نمایان است^۱
خروش بحر چه داند کناره گیر وصال
مجنون ملامت زده در^۲ دامن صحرا
گرفته، میان امواج غم و غرقه حیرت بود^۳ که
ناگاه باد صبا رُوح روح آن سید انبیا را به
مشام جان و روح و روان ساینده.^۴

نظم:

باد صبا دامن گل برفشاند

نکته یثرب به مشام رساند^۵

می گفت که: ای^۶ فتاده گرداب

اضطراب، اگرچه از بحر رحمت خیز حرم
مُحترم به کنار افتادی، عن قریب رویم
معموره خاک درگاه سبب وجود موجودات
- علیه أفضل الصلوات - می شوی، و اگرچه از
گسلگشت گلستان الهی جدا گردیدی،
به زودی در میان چمن روضه بهشت آرایش
مثل بلبل نالان ناله می سازی؛ بنابراین امید در
مجمره^۸ دل، مقدار عنبر، شعور پیدا گردیده،
تسلّی یافت.

الحق اگر هوای شوق زیارت روضه

۱. موزون نیست.

۲. کذا در اصل. شاید: ملامتی راه در

۳. مترجم از نسخه ترکی، تقریباً یک صفحه را (ص ۱۳۷) ترجمه نکرده است.

۴. کلمه اخیر شاید: «رسانیده».

۵. فتوح الحرمین، ص ۷۹

۶. این قسمت (تا برسد به جبل مفرح، یعنی چندین سطر) در نسخه ترکی نیامده و مترجم از خود انشاء کرده است.

۷. در اصل: این.

۸. در اصل: محبره

۹. يك کلمه ناخوانا.



نظم:

محمد کافرینش سایه اوست
 ز رتبه نه فلک يك پايه اوست
 فَالْك مِيدَانِ او را نيم گویی
 فرشته در رکسایش راه پسویی

ملك با خاك پایش تاج زرین
 ز عزت نعت او طه و یس

طفیلش هرچه بود و هرچه باشد
 کرامت بیش ازین دیگر چه باشد
 متلاً لآ به امواج أنوار و متصل به أجنحة
 ملایك زوار بودنش بی شك و بی شبهه است.

نظم:

گنبد خضراست چه می پریش
 عرش بدان پایه شده کرسیش
 نور تجلی است کزو تا سما
 طور^۷ کجا آتش موسی کجا
 بر سر هر کنگره اش تا فلک
 جای گرفته ست مَلِك بر ملك^۸

اشك، لاله گون کردند، کبوتر انظارشان از
 کبوترخانه باصره اولاً پرواز و مرغ روحشان
 از آشیان تن مقدماً آغاز کرده، تن بی جان و
 جان بی تن درین بر، هر يك بیگانه و بی خبر،
 از یکدیگر می شتافت.

نظم:

ما با غم عشق تو هم آغوش شدیم
 بیگانه عقل و خرد و هوش شدیم
 در وادی عشق آنچنان گم گشتیم
 کز خاطر خویشتن فراموش شدیم
 گنبد خضرای فیروزه فام عرش پناه که
 مایه سایه سعادتش آسایشگاه سلطان سرا،
 تختگاه «لِي مَعَ اللَّهِ»^۱ مشرف به تشریف،
 «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ»^۲ قافله سالار کاروان اجتبا،
 صاحب تمکین متکائی^۳ اصطفاء، فاتحه سوره
 نبوت و پیغمبری، خاتمه رساله رسالت
 کبری، حبیب خدا، شفیع روز جزا،
 روشن سازنده اسرار غیب، رساننده اخبار
 لازیب، جرعه نوش عالم سیر، خرقه پوش
 «...وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ حَيْثُ...»^۴ شهسوار
 میدان ضمائر، شهریار ایوان «شفاعتی لأهل
 الْكِبَايَرِ»^۵ بساط انبساط «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ
 الْأَعْلَى»^۶ سفر با طغرای «سُبْحَانَ الَّذِي
 أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا»^۶.

۱. حدیث: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلِكٌ

مَقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ»، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۸

۲. فتح: ۲

۳. کذا در اصل. شاید: متکای.

۴. اعراف: ۲۶

۵. حدیث معروف نبوی.

۶. اسراء: ۱

۷. در اصل و نسخه ترکی: نور کجا

۸. فتوح الحرمین، ص ۸۰، ۸۲. در اصل: و بر ملك.

سیاه به سده آن پادشاه، در آن وقت به زمزمه
این بیت:

بیت:
کی بُود سده آن روضه بشویم با اشک
أَدْخُلُوهَا شَنُومِمْ از حَرَمِ والایش

قدم بر قدم زده، به عتبه عرش سرای
باب السلام، جان اشتیاق زده آرام یافته بود که
نگهبانان مواقف ملکوت و پرده داران
سُرادقات جَبَرُوت به این زمزمه به قرع سامعه
انتباه می کردند.

۱. در اصل: به زمین آورد آورده. بنگرید متن
ترکی: ۱۳۹

۲. این بیت در نسخه ترکی در اینجا آمده اما
مترجم آن را در متن خود نیاورده است.

۳. در ترکی، جای «رافع» نام «نابی» آمده چنان
که در پایان ابیاتی هم که خواهد آمد، همین
جایگزینی صورت گرفته است. به هر حال متن
ترکی این است: نخلبند حدیقه اثر، یعنی نابی
کمتر دخی بو سنبل نودمیده زمین اخلاصی
دست آویز سرکوی خیر البشر ایلمدر. (ص
۱۳۹، متن چاپی آن با حروف لاتین: ۳۲۵)

۴. در اصل: خلاص.

۵. چندین بیت ترکی از نابی در میان این اشعار
فارسی بوده که «رافع» آنها را نیاورده است.

(نسخه ترکی: ۱۳۹ - ۱۴۰). بیت آخر آن
(سیزدهمین بیت) چنین است:

سیاه روی گنہکار نابی بدکار
ایدر امید عطا یا محمد عربی

چون آن سرچشمه انوار دو جهان
معاینه گردید، لب تشنگان وادی فراق به
زمین آورد آورده،^۱ در آن گلستان بهار
وصالش مثل بلبل نالان در حصار مدینه
منوره نزول کرده.

[به مژگان رفته ام خاک درش اما پشیمانم
مبادا در رهش افتاده باشد خار مژگانم]^۲

بعضی زبان خود [را] ماهی جویبار
صلوات و بعضی طوطی ناطقه خود را غرقه
شکرستان تحیات ساخته، نخلبند حدیقه اثر
رافع^۳ از ذره نکست این سنبل نودمیده
اخلاص^۴ را دستاویز کوی خیر البشر می کرد.
نظم:

آیا حبیبِ خدا یا محمدِ عربی
کنی شفاعتِ ما یا محمدِ عربی
تویی طیبِ شفاعتِ کز شفاعتِ خویش
شفیعِ روزِ جزا یا محمدِ عربی
کلیدِ قفلِ گشایِ خزاینِ رحمت
امینِ وحیِ خدا یا محمدِ عربی
اسیرِ لعلِ شفاعتِ نثار تو گشته
کمالِ حسنِ ادا یا محمدِ عربی
سیاه روی و گنہکار «رافع» بی دل
کند امید عطا یا محمدِ عربی^۵

حاصل، به سوز و آه، به مالیدن روی



نظم:

ریگ^۴ زمینش چون نجوم سما
گشته بسی گمشده را رهنما^۵

ای بیمارانِ بسترِ عنت، این آن
دارالشفای عنتِ معصیت است که اگر از غبارِ
صحنِ مُعَلَّایش ترکیبِ یافتگی معجونِ مفرّح
تقویت بخش دلخستگانِ عصیان نمی‌شد، از
تاب تبِ حمایِ حمیمِ خلاص میسر نمی‌بود.

نظم:

آنکه دامانِ شفاعت به میان برزنند
گرد اندوه نشیند به جمالِ کوثر

ای خریدارانِ بازارِ امید! این آن مَضْجَعِ
عرشِ زیب است که در آغوشِ صندوقِ
مُشکِ سا دفین شده، کی اگر جوهرِ یکتای
کوئینِ بهایش از درجِ خفا درخشان نمی‌شد،
گنجینهٔ مُلک و ملکوت در زیرِ قفلِ عدم از
جلوهٔ وجودِ محروم [می] ماند. نظم:

ز آستینِ نرسیدی به جیبِ دستِ وجود
اگر نه گوهرِ او داشتی هوایِ ظهور

۱. در اصل: مصطفی.

۲. در اینجا پنج بیت ترکی است که فقط نخست
آن به حالت فارسی درآمده و بقیه نیامده است.

۳. شاید: پیمایش. در ترکی: اثر قدم لامکان
پیمالری وسیله...

۴. در اصل: سنگ، و در متن ترکی: ۱۴۱: ریگ.

۵. فتوح الحرمین، ص ۵۴

مکن تركِ ادب چون کویِ محبوبِ خدایست این
نظرگاهِ اله است و مقامِ مصطفای^۱ است این^۲
ای بسادیه پیمایانِ اشتیاق! این آن
دولتسرای جهان آرای حقیقت است، فرش
براق عنایت اندوزش سر به سر دیدهٔ حیران
کروبیان و قندیلِ طاقِ آسمانِ افروزش سینهٔ
سوزانِ قدسیان است.

نظم:

بر سبیلِ طوف می‌گردند گردِ مرقدش
پیشِ جبریل و ملائک از قفایِ جبرئیل
و ای پویندگانِ راهِ آفاق، این آن حرم
کعبه توأمی است که در ساحةٔ سعادت
بخشایش مکین گشته... سلطان المرسلین
- صلی الله علیه [و آله] و سلم - اثر قدم لامکان
پیرایش^۳ وسیلهٔ مباحاتِ عرش برین است.

ای آرزومندانِ بیغولۀ هجران، آن
آستانِ سعادت عنوان است که رُفتِ رُوب
غبارِ صحنِ بهشت نشانش، مایهٔ افتخار
روحِ الامین است.

نظم:

طعنه به اکسیرِ زندِ خاکی او
دُرِ خَچَلست از خس و خاشاکِ او

نعیم برای سالکانِ جادهٔ موافقت مزین و عذابگاه هفت درکِ جحیم برای سرکشان بیابان مخالفت معین است. نظم:

۱. در اصل آمده: مرسوم صحایف انبیاست آرزو. به نظر می‌رسد این هم درست باشد. با این حال تصور می‌رود کاتب، به احتمال، دستی در متن فارسی برده، کلمه آرزو را از قبل از کلمهٔ انبیا به بعد از آن آورده، به گمان آن که با عبارت بعد مطلبی درست کند. در عین حال، تشخیص نداده است که دنباله عبارت «شان دینش...» یک بیت شعر است. زیرا کلمه «بیت» یا «نظم» هم پیش از آن نیامده است. متن ترکی این است: ای امیدداران شفاعت بو آل سلطان سراپرده رسالت در که داخل شمار جریده امیت اولماق مرسوم صحایف آمال انبیاء در؛ بیت: شأن دینش... (متن ترکی عثمانی: ۱۴۳، متن لاتین: ۳۳۱)

۲. این بیت، در متن ترکی به این ترتیب: «ای دانه پاشان اشک فراق بو قفس آرای شباک اولان طوطی شیرین ادای» و ما ینطق عن الیهوی در که هنوز زبان

۳. نجم: ۳

۴. اشاره به حدیث «أنا أفصح العرب بید أنى من قریش و نشأت فی بنی سعد؛ الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ص ۸۰

۵. حدیث: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل، تفسیر الصافی: ۱۱۸/۱

۶. اشاره به پاسخ رسول (ص) به پرسش این که شما زیبا ترید یا یوسف که حضرت فرمود: کان یوسف أحسن و لکننى أملح. مناقب ابن شهر آشوب: ۱۸۷/۱

۷. در اصل: ماده. در متن ترکی: ماه

ای امیدداران شفاعت، این سلطانِ سراپرده رسالت است که داخل شمارِ جریدهٔ او شدن مرسوم صحایف انبیاست [و] آرزو[شان].^۱

شأنِ دینش همه بازارِ میل کرده کساد انبیا جان به کف اندر هوسِ سودایش
نظم:

گای دانه پاشان اشک فراق، این قفس رای شباک شده کی طوطی شیرین ادای^۲

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۳ است که هنوز زبان امکان از دهان عدم نمایان نبود که به ناطقه روان بخشای «أَنَا أَفْصَحُ...»^۴ در خلوتسرای خاص الخاص «لِي مَعَ اللَّهِ»^۵ شکرپاش گفتگو بود.

ای دل بستگان مشاهدهٔ مراد! این، آن تابنده جمال پیرایهٔ «أَنَا أَمْلَحُ»^۶ است که هنوز ماه^۷ مصر آشوب کنعانی نهفتهٔ بن چاه عدم بود که حسنِ ملکوت آرای ازل پَسندش در جلوه گاه قرب القرب وحدت، منظورِ نظر کردگار بود.

ای جانسپاران راه وفا! این آن حبیبِ خالقِ یکتاییست که ضیافتخانه هشت دَرَجَهٔ



بعد از ادای تحیة المسجد، به رهنمونی
دلیل عنایت، مواجهه سید الأنام^۴ ادای
ملازمة صلوات و سلام قیام نمود:

[تاب لقا ندارد بیمار غم کشیده
در آفتاب افتد دیوار نم کشیده]^۵

می گفت که در آن وقف^۶ رشته انفاس
رہین عقدہ اضطراب و لب نیاز رعشہ شرم
خطاب گردیده، دست ادب را قفل صندوق
سینه، و نار انظار را مربوط به پشت پای
سکینه گردیده، زبان مشتاق، رخصت یافته
سلام گردید.

نظم:

السَّلامِ ای سَرَوْرِ اولادِ آدمِ السَّلامِ
السَّلامِ ای باعِثِ ايجادِ عالمِ السَّلامِ
السَّلامِ ای گوهرِ یکتای ذاتِ اقدسِ
زیورِ بالای طاقِ عرشِ اعظمِ السَّلامِ
السَّلامِ ای قُفْلِ گنجِ رحمتِ حقِ در ازلِ
دستِ استعدادِ تو گشته مسلمِ السَّلامِ

۱. فتوح الحرمین، ص ۸۱

۲. کذا در اصل. شاید: شعورگداز.

۳. فتوح الحرمین، ص ۸۲

۴. در اصل: الامام.

۵. در اینجا این شعر در متن ترکی: ۱۴۵ آمده
اما در متن فارسی حذف شده است.

۶. در ترکی: وقفچه.

جای سر است آن که تو پا می نهی
پای ندانی که کجا می نهی^۱
هرکه در این کوی نه سر پا کند
بی خرد است ار به فلک پا کند
لیک در این جا ادب آید به کار
بی ادبان را نبود اعتبار
گریان سروشان اشک ریزان شوکت
آستان رسالت فرو گرفت، حیرت زده و
سراسیمه گردیده.

نظم:

پنجه حیرت چو گریبان گرفت
عقل سراسیمه شد اندر شگفت
گشتم از آن واله و حیران و مست
صبر برفت از دل و دل شد ز دست
به این حالت، شعورگزار^۲ به روضه
جنت مآبِ نبویّه و به محرابِ مغفرتِ آیاتِ
مصطفویّه، ناصیه سائی سجده محبتِ میسر
گردید.

نظم:

روضه که آمد ز ریاضِ بهشت
خشت به خشت اش همه عنبر سرشت
هرکه در آن روضه زمانی نشست
تا ابد الدهر ز اندوه رست^۳

خوشا آن هنگام ربیع حیات بخشا و یاد
 باد آن بهار وصال جان افزا، از آن زمان که
 عندلیبِ خونین ترانه دل آشیان‌گیرِ شاخچه
 جسم نزار گردیده، در هوایِ روضه مقدسه
 در زمستانِ هجران نالان بوده، به امداد نسیم
 عنایت هدایت در پیشگاه عزت آن گلشن
 نبوتِ گره‌گشای فریاد شده.

بر قبه^۳ نورآمیز پرورده دوش و کنار
 دایه عزت در شاهوار افسرِ سعادت، قره عین
 قبول، ابراهیم بن حضرت رسول صلی الله
 علیه [و آله] و سلم غنوده، گهواره زمین
 گشته.^۴

نظم:

نیست مجال قدم آجنبی
 خفته در آن گوهر صلب نبی

۱. برخی ابیات ترکی: ۱۴۵ - ۱۴۶ لابلای این ابیات تنها در متن ترکی آمده است. برخی از این ابیات هم با اندک تغییری از حالت ترکی به فارسی درآمده است.
۲. در اصل و متن ترکی: روحی. اما آنچه شهرت دارد و در کتیبه‌های حرم نبوی آمده «نفسی» است.
۳. «بر قبه» از متن ترکی: ۱۴۹ افزوده شده است.
۴. در اینجا مطالبی در باره قبور شیخین و نیز اشارتی به قبر حضرت زهرا (س) بوده که توسط مترجم به بعد از زیارت احد و مسجد فتح منتقل شده است.

چون که جدت بود ابراهیم بر وی کرد حق
 آتشِ نمرود را گلزارِ حرمِ السلام^۱

عربی:

یا خیر من دُفِنْتُ فی القَاعِ اعظمه
 فتاب من طیبهنّ القَاعِ و الاکَم
 نفسی^۲ الفداء لقبر اَنْتَ ساکنه
 فیهِ العِفاف و فیهِ الجُود و الکرم





محمد [یاقر] و امام جعفر صادق - رضی الله عنهم - انجمن گه خلوتسرای خلد گشته اند.

نظم:

گنبد عباس که خلد آشیانست
 قبه ای از نور به عالم عیان است
 در فلک جود و سخا و کرم
 کرده قران پنج ستاره به هم^۲

اما در سایبان فلک فام، مراقد اصحاب
 کرام از حیطة حساب خارج است. نظم:

خیل صحابه چه بزرگ و چه خُرد
 بیش از آنست که توانی شمرد

و زیارت مزار فیض آثار مست شراب
 عرفان، سرحلقه انجمن خواجگان حضرت
 خواجه محمد پارسا^۳ - علیه الرحمة و
 الرضوان - و قریب به حضرت ایشان، مزار
 بیموده راه مغفرت و آسوده جوار رحمت،
 خان جنت مکان محمد آشیان - علیه الرحمة
 والغفران - امام علی خان، کرده شد.

و در سر مزار هر يك، به مداد آب دیده

کرده در آن مخزن عنبر سرشت
 جای به هر گوشه طیور بهشت^۱

و در يك قبة فلک مماس به همراهی عم
 نبی سید الناس، حضرت عباس - رضی الله عنه -
 چهار گوهر معدن ولایت و چهار قندیل طاق
 امامت، گلدسته گلستان شقایق، حضرت امام
 حسن و امام علی [بن الحسین] و امام



۱. فتوح الحرمین، ص ۸۷

۲. فتوح الحرمین، ص ۸۶

۳. از عرفا و نویسندگان قرن نهم و از مشایخ
 بلند پایه صوفیان نقشبندی.

مرا از دستبردِ کارفرمایِ درِ دوزخ
نگاهِ کمترت باشد کفایتِ یا رسولَ الله

هزار شکر گل از روضهٔ مقدسه چیدم
به آستان شفاعت به این گناه رسیدم^۶

چون در سلكِ ایام، میل نشانگاه سبحة
ایام^۷ شده، کی روز پنجشنبه نمایان گردد،
زیارت شهدای اُحد به سنتِ سنیهٔ رسول
الثقلین، حجاجِ مسلمین، پیاده و سواره
می‌کنند. کوه احد در مقدار یک فرسنگه
جانب شمالی مدینهٔ منوره، کوه سرخ فامی

۱. شاید: فرقت.

۲. در متن ترکی: ۱۵۱؛ حتی رقم طراز لوحه

مقال «نابی» شکسته بال

۳. در اصل: گستانه. آنچه در متن آمده، از متن
ترکی است.

۴. ابیاتی که آمده، با تغییراتی در افعال و حروف
ترکی، به فارسی برگردانده شده است. در یکی
از این اشعار «یوسف نابی» از خود با همین
عنوان یاد کرده، درخواست شفاعت برای
احباب و اقاربش می‌کند «کمینه یوسف نابی
احباب و اقاربه - شفاعت یا رسول الله شفاعت
یا رسول الله». به دنبال آن از خلیفه وقت
عثمانی هم یاد کرده است.

۵. در متن ترکی به جای «ستمکارم» «سیهکارم»
آمده است.

۶. متن ترکی، ص ۱۵۲

۷. شاید: انام.

و به قلم زبان، به اخلاص سورهٔ فاتحه به کتابه
بالاخانهٔ آسمان تحریر کردن، بعد باز به
زیارت مقصد اقصای انس و جان بلکه
رحمتِ جمیعِ عالمیان؛ یعنی روضهٔ مطهرهٔ
اعاده، روی نیاز کرده شد.

چون مدّت اقامت از روی عادت در
مدینهٔ منوره ده روز است، حجاجِ مسلمین
از مطلعِ نهار تا مقطعِ لیل، و از دامن
شام تا صباحِ سفیدفام، در مواجههٔ سیدالانام
- علیه التّحیة والسلام - به غلغلهٔ صلوات
و سلام لا انفِصام، به گریه‌های ضراعت
و ناله رجای شفاعت از خوف هنگام
فرصت^۱ اراقهٔ اشکِ ندامت و زمان رخصت،
طی طومار اقامت آویخته دامن صاحب
کرامت حضرت مقدور می‌کردند، حتی رقم
طراز صفحهٔ مقال رافع^۲ شکسته‌بال نظم
مشمول بر عرض حال به یک لوحه تنمیق و
در مواجههٔ سرور اقلیم نبوت، گستاخانه^۳
تعلیق کرد.

نظم:^۴

بحمدالله نصیبم شد سعادت یا رسولَ الله
که کردم خاکِ درگاهت زیارت یا رسولَ الله
گنهکارم، سفهکارم، سیهکارم، ستمکارم^۵
تو دستم گیر فردای قیامت یا رسولَ الله



شهادای اُحد که در یک زمین پرده نشین مُلک
بقا گردیده‌اند، به ارواح مطهّره ایشان ابلاغ
هدیه دعا فرستاده شد. نظم:

بسوی و فسا می‌دمد از خاکشان
غرقه به خون تربت نمناکشان
روز قیامت که بر آرند سر
با جگر خشک و کفن‌های تر
با رخ چون مهر دمنند از زمین
تخم و فسا بار نیارد جز این^۱

از غیر این، در صدر یک قبّه علیّه
فلک نما، عمّ رسول کبریا، سیدالشهدا؛ یعنی
به حضرت حمزه، ناوک دعای بی‌اندازه، به
نعره آه و فغان، حواله سپهر آسمان کرده شد.
نظم:

حمزه که قربان شده در راه دوست
سید هر جا که شهیدی است اوست
لاله زخونش شده خونین کفن
داغ نهداده به دل خویشتن
سرخس کوه اُحد از خون اوست
هر که شهید، همه رو نحو اوست^۲

۱. فتوح الحرمین، ص ۹۰

۲. کذا در اصل. اما در متن ترکی: ۱۵۴ و فتوح
الحرمین: ۹۰ به جای مصرع دوم: ریگ به
ریگش همه تسبیح اوست.»

است که معرکه مشهوره غزای اُحد در دامن
آن کوه به ظهور پیوسته است.
نظم:

دامن گردون که شفق‌گون بود
از اثر سرخی آن خون بود
اولاً زیارت موضعی که در سر راه
حضرت ممالک‌گشای رسالت پناه پیرایه بند
اسلحه دشمن افکن در محل که چتر سایه
عنایت مدّ طناب اقامت کرده است، ستون
دعا به خیمه آسمان نهاده شد، و در زمینی که
دریای کارزار خروشان گشته است، شمشیر
آه، حواله چرخ ستمکار نموده شد، و در
مکانی از درج لعلین شفاعت فشان‌شان دُر
عالم‌بهای دندان نورشان شهید گردیده، به
قطرات سرشک اشک حسرت گلگون دامن
عارض کرده شد.

نظم:

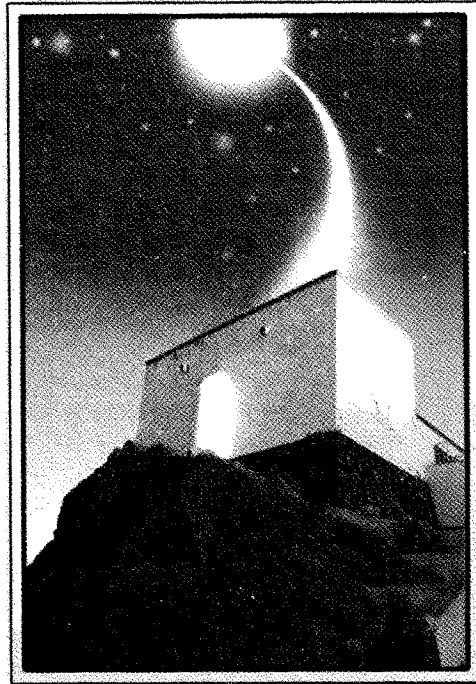
چنان عقده از کار اُمت گشاد
که دندان درین کار بر باد داد
و جسم نازیرورد نازنین شان که در
اثنای حرب از برای راحت به غار سنگ خارا
نزول فرموده بودند، مشاهده اثر سر مبارک
عرش آسایشان که در دل سنگ جایگیر شده
است، تاج سر نظر کرده شد، و مجموع

و در حوالی او مسمی به مسجد فتح
عبادت خانه دلگشا و جای مخصوص سلطان
الأنبیا.

نظم:

مسجد فتح این شد و بئر رسول^۱
جای دعای است و محل قبول
بئر رسول است که آب حیات^۲
موج زن افتاده چو نهر فرات^۳
عاقبت سرانگشت صبح وداع، روزنامه
ایام اقامت را ورق گردان شده، شمشیر سرتیز
فراق دلها را چاک چاک و سینهها را مثل شباک
کردن گرفت. نظم:

روز جدایی که نبیند کسی
تیره تر است از شب هجران بسی
روز وداع است و اجل در کمین
خاصه وداع صنمی این چنین^۴



۱. در فتوح: مسجد فتح است بنای رسول.

۲. در اصل: بئر حیات است ز آب حیات.

۳. در متن ترکی در اینجا ذکر مسجد قبلتین و زیارت قباشده (۱۵۴-۱۵۸) که در متن فارسی شده نیامده و در ادامه بحث وداع آمده است (ص ۱۵۸): ذکر روز وداع عالم سوز). آنچه از بخش زیارت حضرت زهرا و بعد بقیع از جای خود حذف شده بود، در اینجا به اشارت آمده است.

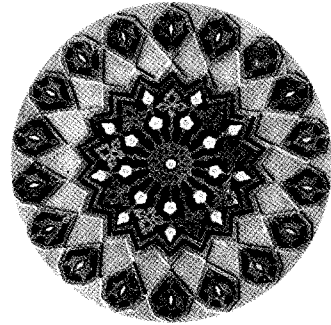
۴. فتوح الحرمین: ۷۷ - ۷۸



نظم:

چه خوش است پیش جانان لب راز باز کردن
گیله‌های روز هجران نه به سر نیاز کردن^۱

المِنَّةُ لِلَّهِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ بَعْدَهُ. در ورای
حجره مقدسه درّه الصّدف هُدًى، سَيِّدَةُ
النِّسَاءِ، حَضْرَتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ - رَضِيَ اللهُ
عنها - جواهر تحیات و ثنا نثار کرده شد.



نظم:

مسیوه دل، قره عین رسول
زهرة گردون نبوت، بتول^۲
سَيِّدَةُ جَمَلِهِ زَنَانِ بَهْشْتِ
مانده در پای نبی سر به خشت^۳

بعد از آن به روزنه‌ای^۴ که راه آمد شد
گشتگی رساننده وحی تنزیل حضرت،
جبرئیل علیه السلام دودست دعا را بال طائر رجا کرده،
از باب جبرئیل گذشته، به زیارت آسوده
مکان، خاكِ مَغْفَرَتِ نَاكِ بَقِيعِ پاكِ شتافت شد.

نظم:

شو متوجه به زمین بقیع
عرش برین است و معالم رفیع

۱. در متن ترکی: ۱۴۶: «گله‌های هجر قربان بسر
نیاز کردن».

دو لقب صدیق و فاروق، توسط اهل سنت
برای خلیفه اول و دوم به کار می‌رود. این در
حالی است که امیرمؤمنان علیه السلام خود را صدیق
الاکبر می‌نامید و به نظر می‌رسد بعدها، در دوره
اموی، این وصف بی دلیل و از روی این قاعده
که قرار بود فضایل امام را به صحابه دیگر نسبت
دهند، به خلیفه اول منسوب کردند. ابن ابی
عاصم در کتاب «الاحاد و المثنائی» (ج ۱،
ص ۱۵۱) به نقل از معاذة عدویه نقل کرده است
که گفت: سمعت علیاً - رضی الله تعالی عنه -
یخطب علی المنبر و هو یقول: «سمعت أنا
الصدیق الأكبر، أمنت قبل أن یؤمن أبو بکر و
أسلمت قبل أن یسلم».

عنوان فاروق هم آن چنان که ابن شهاب
زهری، محدث به نام و مورد اعتماد سنی نقل
کرده، لقبی بود که اهل کتاب به خلیفه دوم
نسبت دادند و هیچ خبری دایر بر اینکه لقب
یاد شده از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به او داده شده،
وجود ندارد. سخن زهری را بنگرید در
«المنتخب من ذیل المذیل»، ص ۵۰۴. در نقلی
هم آمده است که کعب الأحبار به معاویه گفت:
عنوان «عمر الفاروق» در تورات آمده است.
مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۱، ص ۱۸۶

۲. در اصل: رسول.

۳. فتوح الحرمین، ص ۸۶

۴. مقصود باب جبرئیل است.

هر طرفی نور دمد زان زمین
همچو نجوم از فلک هشتمین
زنده دلانند و به تن مرده‌اند
سر به گریبان عدم برده‌اند^۱

واقعاً مزارستان جنت نشان بقیع، صحن
رحمت نمایی است که هر دوده جزوی^۲ مثل
طور نمایان و هر نخلش رشکِ درختِ وادی
أیمن در لمعان، هر ذره غبار مغفرت آثارش
چون سایه اکسیر دولت محترم، و هر
ریزه سنگی تابدارش چون نگین سلیمان
مکرم. از زوار آن خاكِ پاك، هیچ تن نباشد که
در جنت چهار درج عناصر نهران گشتگی،
گوهر نایاب جان خود را استدعای نثار آن
خاك گشاده دست دعا نباشد، و هیچ جان
نباشد که خلعت چشم خود را که بافته
کارخانه آزل و یافته از پادشاه لم یزل است به
افکندن درین زمین لبریز تمنای ثنا مکروه^۳
باشد. ازین افضل چه دولت باشد که در روز
رستاخیز همراه شهریار کشور شفاعت -
صلی الله علیه [و آله] و سلم - از جیب خاك
بر آورده، در سایه لوی احمد نبوی عزیمت
گلگشت باغ نعیم شود.

نظم:

روز قیامت که بود نفخ صور^۴
این همه خیزند ز آستار نور

سر چو برآرند ز جیب غبار
دیده گشایند به دیدار یار^۵
اولاً در بیرون باب بقیع در عکس یمین،
عم^۶ سید المرسلین در درون يك قبه علیه
مکین گشته، و قریب به او در يك قبه دیگر،
محرمان سراپرده سعادت؛ یعنی أزواج
طاهراتِ خواجه کائنات - علیه افضل
الصلوات - پرده نشین شبستان بقا گشته‌اند.

نظم:

بر سر آن در که طریق هداست
حجره ازواج رسول خداست
ساحت او مشهد فردوس بوی
حور به گیسو کُندش رُفت و روی^۷
الحق^۸ چه دشوار است که امیدگاه کافه

۱. فتوح الحرمین، ص ۸۶. در آنجا به جای
مصرع دوم از بیت اول آمده «عرش برین بین و
مقام رفیع». همچنین به جای مصرع اول از
بیت سوم آمده «زنده دلان بین که ز خود مرده‌اند».
۲. در متن ترکی: ۱۴۸: توده سی.
۳. «مکروه» حدسی است.
۴. در اصل: روز قیامت نبود و نفخ صور!
۵. فتوح الحرمین، ص ۸۸
۶. در اصل: عمره!
۷. فتوح الحرمین، ص ۸۷
۸. پیش از کلمه الحق، به دلیل جابجایی در
متن فارسی از متن ترکی، اشتباهی برای
مترجم یا کاتب پیش آمده است. ما آن را
مطابق متن ترکی: ۱۵۸ اصلاح کردیم.



نَعِيم»^۳ از قرب نَكَهَتْ گل «...رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۴ دور می شوی.

[ای] دهن پر مِخَن! میل طاس^۵ انگشت خورده لبریز فریاد شو که مثل طوطی شکرخا در شکرستان روضه، از دولت زمزمه صلوات سرشار پادشاه دو سرا میسر شدن، بعده مهجور می شوی.

ای سینه بی سکنه موجه زار شرحه اندوز شو که گلزار چمن وصال گشته، بعده تنور آتش با هجران می شوی.

ای دست، گریده دندان حسرت شو که از تو سَل دامن شَبَاک دور می شوی.

ای طایر روح بی حمیت، از آن زمان که از آشیانه شاخسار علین گرفتار خاکدان آسفل سافلین گشته بودی، به هوای پروازگاه اصل بالزن اضطراب می شدی، حالا که در دارالامان حَرَم رسالت فرصت یاب فرجه رهایی است، به شکست قفس چهارچوبه

۱. همه گنهکاران.

۲. پیشانی.

۳. واقعه: ۸۹

۴. حدیث معروف: «مَا بَيْنَ مِنْبَرِي وَ بَيْتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْبَرِي عَلَى تَرْعَةٍ مِنْ تَرْعِ الْجَنَّةِ»، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۷ و بسیاری از مصادر دیگر.

۵. کاسه.

موجودات سید انام را مواجهه علیه اش فرصت باب نیاز گشتن، بعد به اختیار خود زبان ناطقه را مورد الوداع گردانی، و چه امر مشکل است که دستگیر عامه عصا،^۱ محبوب خدا را پیشگاه سعادتش گره بند زانوی ادب گشته، بعد بنای ارادت به صحرای قدم نهی.

ای سر بی سامان! [بعد از این] کوفته سنگ ندامت شو که از بالش استراحت عتبه^۲ علیه آستان حرم سید انبیا راحت یافته صدق و صفا شدن، بعد در بستر راحت به شومی تخیلات فاسده سودا زده جهان شده، از مامن برخاسته می شوی.

و ای جبهه! جلوه گاه داغ غم شو، از روضه مطهره که مالشگاه رخسار قدسیان ملکوت است آرام گرفته شدن، بعد به سرنوشت پیشانی از سجده گزار شدن محروم می شوی.

ای دیده غمدیده! فواره خون شو، در مرقد مقدس که نظرگاه خالق ذوالجلال است آشیان گیر قنادیل حَرَم سَرایِ عرش اشتباه شدن، بعد از مشاهده مشهد منوره محروم مانی.

ای مشام بدکام! منبع زکام آلام شو که بعد از یافتن رایحه «فَرُوْحٌ وَ رَبِحَانٌ وَ جَنَّةٌ

بدن مجاری سیماب و قوت ناطقه اسیر
تبلرزه حجاب گشته؛^۴

[دی روز همه وصال جان افروزی
امروز هه فراق عالم سوزی]
[فریاد که در دفتر عمر ایام
آن را روزی شمار و این را روزی]^۵
آغاز وداع درد آمیز کرده، می گفت.
نظم:^۶

الوداع ای خاکِ راحت کُحل ایمان الوداع
سنگِ کویت گوهرِ تاج سلیمان الوداع
پسِنجۀ خورشیدتابت شانه زلف وجود
صفوت نورِ رخت مرآتِ قرآن الوداع^۷
گوهرِ بیضایِ یکتای وجودت در ازل
رونق خلوتسرایِ قرب یزدان الوداع

۱. در اصل: قفصه. آنچه در متن آمده از متن ترکی: ۱۶۰ است.

۲. در متن ترکی: «چنان که گشته‌ام از رنج انتظار ضعیف».

۳. افزوده از متن ترکی: ۱۶۰

۴. دنباله عبارت بعد از دو بیت.

۵. از متن ترکی: ۱۶۱ که در همین جا آمده بر متن بالا افزوده شد.

۶. مترجم برخی از اشعار را آورده در حالی که اشعار ترکی دیگری هم در بین این اشعار وداعیه هست که جمعا دوازده بیت است.

۷. قافیه «تابت» و «رخت» در متن ترکی به صورت «تابك» و «رُخك» آمده است.

جسم قادر می شوی.

نظم:

خاکِ بادا به سر غیرت آشفتمگیم
که تو را دیدم و جان بردم و قربان نشدم
ای عقل بیهوده گرد با وجود یافتن
خدمت عتبه عاتبه ایجاد عالم، افسوس که
رفته در تنگنای دنیا پابسته امور دنیا سرگردان
می شوی. نظم:

آفاقِ پردریغ و جهان پرندامت است
این روز هجر نیست که روز قیامت است
در روز نخستین وصال، به شوق
مشاهده روضه مطهره تیزپرواز شده، کی
عندلیب جان در هنگام وداع شکسته بال و
ناتوان گشته، در پیشگاه قفس^۱ مطهره
مقدسه، بال زن ناله سنج الوداع شدن را مجال
نیافت. نظم:

چنانکه گشته‌ام از رنج غم نزار ضعیف^۲
نگاه را به رخس طاق رسیدن نیست

عاقبت خواه [وناخواه]^۳ خلاف دلخواه،
افتان و خیزان، درمواجهه علیه طاقتگداز،
دست شرم و حجاب را نقاب چهره اعتذار
کرده شد، اما به يك حالی که سر به سر این



یا رسول الله نگاه شفقتون هر حالده
ایله نابیئی حزین اوزره نگهبان الوداع^۲
تا لحظه لحظه به جانب مَضْجَع مقدّس،
اعاده نظر، حیرت کنان باداغ غم و قامت خم
به خارج در حرم وضع قدم نموده شد.

فغان که روز وداعست و کَرَبها دارم
اگرچه می روم اما سر وفا دارم
چگونه پای به سنگ ملامتم ناید
که^۳ تند می روم و روی در قفا دارم

به این حالت بر ملامت غبار، کوچه
مدینه رسالت را سیراب سیلاب اشک
خونپاش کرده، دامن صحرا را گرفت. نظم:

می رفتم و خون دل به راهم می ریخت
دوزخ دوزخ شرر ز آهم می ریخت
می رفتم و از حسرت آن گلشن کوی
صحرا صحرا گل از نگاهم می ریخت^۴
گاه خیام خیال حرمین آرایش، صحرای

از وداعت شرم آمد یا رسول الله مرا
چون کنم من این چنین تقدیر یزدان الوداع
دور گشتم صورتا از آستان دولتت
لیک در معنی مجاور در دل و جان الوداع
[الوداع ای خاک راهون کحل ایمان الوداع
سنگ کوهون گوهر تاج سلیمان الوداع
پنجه خورشید تابون شانه زلف وجود
صفوت نور روخون مرآت قرآن الوداع
گوهر بیضای یکتای وجودون تا ازل
رونق خلوت سرای قرب یزدان الوداع
خدمت اسقایه مأمور اولدوغندان دور ایدر
کشتزار شرعونه دولاب دوران الوداع
کحل گرد استانوندان اولورکن وایه گیر
قنداصرف استون نگاهون چشم گریان الوداع
قامت نخل حریم استانوندن جدا
نیجه گلسون بریره آغوش مزگان الوداع
پیشگاهوندا اولورکن نغمه سنجی السلام
قنده اولسون بلبل دل زار و نالان^۱ الوداع
حسرت روضنله ای ورد بهشت آرای قرب
اتمسونمی دیده دامانن گلستان الوداع
شرمسارم یا رسول الله وداعوندن سنون
بویله ألمش نیلیم تقدیر یزدان الوداع
گشسته جسم نزارم موج طوفان قدر
اتمک ایستر ساحل هجرانده ویران الوداع

۱. گریان.

۲. یازده بیت ترکی را از متن ترکی افزوده ام.

۳. در متن ترکی: نه

۴. مصرع اخیر در متن ترکی: صحرا صحرا از چشم نگاهم می ریخت. (در هر حال، ناموزون است).

و گر در حیات نمانده‌ست بهر
چنانت گُشَد نوشدارو که زهر
طریقت جز این نیست درویش را
که افکنده دارد تنِ خویش را^۱

به این ابیات خود را تسلّی می‌داد. ناگه
نویدی به گوش هوش رسید که آن مجمع
اصول اکابر اسلام و مرتع فحول علمای
اعلام؛ مقصد قاصدان اقالیم عالم و مساکن
فاضلان بنی آدم؛
نظم:

ساکن او جمله بزرگان مُلک
گوشه به گوشه همه ارکان ملک
تسخنگه ناموران بلند
گشته ز اقبال شهان بهره‌مند
حسن چو ذات ارم اندر صفات
حرسها الله عن الحادثات

به عهد اعظم سلاطین عالم و اکرم
خواقین اولاد آدم، افاضل پروری که متاع

۱. از این پس متن از رافع است؛ زیرا متن ترکی
تحفة الحرمین با اشعاری از نابی که در آخرین
بیت آن ماده تاریخ تألیف کتابش را آورده یعنی
سال ۱۰۹۰، پایان می‌یابد.

۲. در اصل تکرار شده.

۳. هر سه بیت از سعدی و در بوستان (تهران،
چاپخانه زیبا، ۱۳۵۵)، ص ۱۳۶، ۱۱۰

جان، و گاه مذاکره اوصاف مقامین اوراد
دل آرای زبان گردیده، گریان و نالان به آه و
افغان، به جانب شام تحریکِ عنانِ عزیمت
کرده شد.

چون^۱ بعد از رسیدن به بقعه شام،
زیارت مزارات مطهرات انبیای عظام علیهم السلام و
اصحاب کرام و اولیای عظام به چند تن اراده
وطن کرده، طی منازل و قطع مراحل نموده،
به سر حد ولایت روم رسیدن همان، باد
حوادث در میان راه چون ذره سرگردان
کرده، هر یک را به یک جانب انداخت؛
القدرة لله تعالی.

نظم:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست
می‌برد هر جا که خاطرخواه اوست

حاصل، حاصل،^۲ به قلم شکسته‌زبان و
دوات دهان، به چندین زبان، عشر عشیران
در محل بیان نتوان آورد و در بیابان حیرت،
انگشت تحیر به دندان گزیده.

نظم:

گرت زندگانی نبشته است دیر
نه مارت گزاید نه شمشیر و تیر



در ریاضی به يك صریرِ قلم
باز کرده است گوش جزر اصم
عقلیش از قیاس عقل افزون
نقلیش از مقام نقل برون

چون بلده‌ای بدین خوشی و خطه‌ای
بدین دلکشی، اهالی در کمال صلاحیت و
سکنه در غایت رفاهیت، گفتم که «ع» «مردن
آن جا به که بودن زنده در جای دگر»، آقید
عزیمت مقید راست کرده، و نیت رسیدن
به خدمت را درست ساخته، عنان عزیمت را
به جانب ولایت تافته، مسمای در میان
مخالف این شیعه... به عنایت الهی به طریقی
که دل می‌خواست بی ملامت ازین و آن در
عین زمستان خود را به مشهد رسانیده بود که
خبر طغیان آن یاغی طاغی انوشه عاقبت بر
باد و ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ، الَّذِينَ طَعَوْا فِي
الْبِلَادِ﴾^۳ رسید، حیرت در حیرت شده مشغول
به زیارت آل عبا امام علی موسی رضا [علیه
السلام] بود. هر روز خبر ﴿فَأَكْثَرُوا فِيهَا
الْفُسَادَ﴾ شنیده می‌شد، ناگاه از ملحق غیب

۱. شعر معروف ابوالعباس زوزنی:

ليس في الارض مثل نيسابور
بلد طيب و رب غفور

۲. در اصل: ديگر.

۳. فجر: ۱۰-۱۱

کاسد فضایل را گرمی بازار از آفتاب ترتیب
اوست و عاطفت‌گستری که سرسبزی نهال
کمال از افاضه شایب سحاب عنایت اوست.
عربی:

الصادق نيته في إعلاء كلمة الله
الخالص طويته في إحياء سنة رسول الله
به جمعیتی معروف که سامعان اخبار
بلدان از استماع نظیر آن اصم مانده و به
جامعیتی موصوف که زبان و اصفان آثار
أمصار جهان از وصف آن ابکم گشته «بلدة
طيبة و رب غفور»^۱ بعد از شنیدن این، در
مجمرة دل رایحه شعور پیدا گشته، می‌گفت
که اگر دست باشد فیها و الا به حکم
شرف‌المکان بالمکین، به عز تمکن و غر
توطن عالی مکانی مشرف است که؛
نظم:

هر چه در دهر نقش و دانایست
دل او را بلدان توانایست
ده اشارات در سر انگشتش
صد چو منصور در یکی مشتش
در الهی نیافتش حد کس
حد او هم اله داند و بس
در طبیعی شناخته بتمام
راز مولود عنصر اجرام

ایاز است.

رجاء واثق که پروردگار هژده هزار عالم لب تشنگان بادیه فراق را به سرچشمه وصال سیراب گرداند؛ بالنبی و آله الامجاد.

امید است که «نهال اُمنیت»^۳ از نفحات رحمت الهی و بشارت نعمت نامتناهی اعنی از التفات خاطر دریامقاطر و اقلام بلاغت مأثر محروم نماند. آستان جلالِ مأمین اصحاب کمال و ارباب جمال باد.

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ الْخَالِقِ عَلَى يَدِ الْعَبْدِ^۴
 الفاجر محمد صادق فی الیوم الثانی و
 العشرین من جمادی الاولی لسنة ستّ و
 ستین و مائة و ألف من الهجرة من له العزّ و
 الشرف.

بشارت به ایاب «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» رسید، به کیفی که آن مفسد سقر مفرّ، به اَئِنِّ الْمَفْرَ، جدا از عسکر، راه دارکنج را گرفته است.

ازاین خبر مسرت اثر شادکام شده، در تردّد ارتحال و انتقال بود، خبر برآمدن پادشاه عالیشان رفیع المکان به جانب بلخ رسید. بناءً علیه به ملاحظه قربت به راه هرات، به احرام آن حریم اقبال بشتافت، به امید آن که شرف خدمت و توفیق ملازمت که از عظیم غنایم است توان یافت که کره زمین کره زُمهریر گشته و سرد و صاحقه^۱ از حد گذشته، از برای دریافت مراد در ده مراحل، به بلده اتفاق افتاد؛ چون سواری‌ها از حدّ و غایت زبون گشته، سرما نیز زیاده شدت داشت، چندین روزی بنا بر ضرورت، راحت اقسامت انداخته، جویان اخبار آن آفتاب عالمیان بود و در تقویم اخبار اقتران و احتراق مفهوم می شد، و تسویه آن ملک نیر در ضمن آن مفهوم، معلوم می کرد، و هنوز متکی به بالین راحت و مستند به مسند استراحت نشده بود که اخبار طلوع آن آفتاب جهانتاب^۲ نکته آرایی است نه خودنمایی، قصه عاشق با معشوق دور و دراز است و اینها همه را راست واقعه محمود و

۱. کذا در اصل.

۲. کذا. شاید چیزی افتاده است.

۳. داخل گیرمه حدسی است.

۴. در اصل: عبد.

TUHFETÜ'L-HARAMEYN

Bi-smi'llahî'r-Rahmânî'r-Rahîm

Ey Bey't-i Harâmî'î saffî'î guftâna mekâmî

V'ey Bâb-ı Selâmî'î medhâl-i dâr-i selâmî'

Ey Mühezim-i Şerîfî müstetâzîm-i 'âlv

V'ey Zenzemî'î şâh-ı şây-ı 'ışyân-ı enâmî'

Şîmâ'î kâfilî-î enfüs-ı hüccâdan birün şîkr ü minnet¹ hazret-i Mîlânîmî-î
 bî-illere ki mâ-sâdâk-ı âyet-i kerîmî-î² *İnne evvelle beytin vâdî u il-în*
mâsî elheğ³ bi-bekkete mâkânâken ve hâden il-îl-âlemîn⁴ üze serây-ı
 cihân-ârâ-yî Ka-be-î mu'azzamâyî zemîn-î dî-nîşî-î Mekke-î mübâreke'de
 h'âst-karân-ı ıstîhkâm-ı âlîkân-ı⁵ erkân-ı imân⁶ için temhîd idhup güm-
 şûbegân-ı beyâhân-ı 'ışyâna vesîle-î hidâyet eyledi.

Beyt¹⁰

Ka-be hînâ geşt ki rûy-ı niyâz

Sûy-ı vey ârend be-vâkt-ı nazmâz

¹selâm: islâm D

²Bu Râhâ'î için bak Nâhî, Ali Fân Bîkan (tez.), *Nâhî Divân* (İstanbul: MER, 1997), s. 1212

³minnet: minnet ol P

⁴âyet: - K

⁵şâirî: - L

⁶Xurân, 396

⁷Mekke-i Bekke-i B

⁸âlkân: - B K P

⁹imân için: imân olmağın K

¹⁰Kâhî, 'Mâsî-İlân Mîkne-İlân Fâ-İlân' olan ve Nâhî'nin *Tuhtesü'l-harameyn*'inde oldukça fazla sayıda bulunan Farsça şiir parçalarını, 15. yüzyıl Fars şairi Malûyî-î Lafîz'nin mecmûi nazım şekliyle kaleme aldığı *Futûhu'l-harameyn* adlı eserinde de görülmüştür. Bak. Malûyî, *Futûhu'l-harameyn*, Millî Kit., Farsça, no: 478, v. 7b. Malûyî, *Futûhu'l-harameyn* (Süleymaniye Kütüphanesi, Lale İsmaili, no: 102), v. 51b

